

42 سال پس از قیام سربداران و مساله جنگ انقلابی

نقطه اوج مبارزه مسلحانه ای که اتحادیه کمونیست های ایران در سال 1360 برای سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز کرد، قیام مسلحانه سربداران در آمل در تاریخ 5 بهمن آن سال بود. با این که آن مبارزه به هدف نرسید و شکست خورد، اما درس هایش پس از 42 سال، تازه است. چارچوب و مقصود و هدف از معرفی قیام سربداران و بحث حول آن همواره موضوع «انقلاب» است: انقلاب چیست، برای حل چه مساله ای است و برای کیست؟ اهمیت حیاتی این سوال ها در آن است که با سرنوشت توده های تحت ستم و استثمار در این کشور، از زاهدان تا مهاباد، در کشورهای این منطقه، از پاکستان تا یمن و ترکیه و در کل جهان از چین تا آمریکا و روسیه و ... و در نهایت کل بشریت، مرتبط است.

این ها سوال هایی است که فقط با تئوری علمی این انقلاب، کمونیسم نوین، می توان جواب داد و به این علت، درک و به کار بردن این علم، کلید انجام انقلاب است. در واقع، «رهبری انقلاب» با درک و به کار بردن این علم در انجام انقلاب، پایه گذاری شده و تکامل می یابد. کاربرد اصلی این تئوری آن است که موانع راه تحقق این انقلاب را بشناسیم و راه چیره شدن بر آن ها را بیابیم. این کار بست سطوح مختلف دارد که سطح بنیادین آن در «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»، پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» و «استراتژی راه انقلاب ایران» تدوین شده است. و در سطحی دیگر، سیاست های مهم مبارزاتی است که در هر مقطع باید نتیجه گیری کرد.

سوال عملی مشخص این است: آیا این تئوری و کاربست خاص آن برای انقلاب در ایران را می توان تبدیل به یک نیروی قدرتمند کرد که راه این انقلاب را از میان انبوه موانع فکری سیاسی و ایدئولوژیک و موانع عملی امنیتی- نظامی و سرکوب دولتی، باز کند؟ سرآمد انبوه مشکلات اینها هستند: 1- سرکوب فاشیستی حاکمیت 2- نیروهای بورژوازی بیرون از حاکمیت که به عنوان «رهبر» و «آلترناتیو» توسط قدرت های سرمایه داری- امپریالیستی تقویت می شوند. 3- افکار منسوخ و شیوه تفکر ضد علمی در میان خود مردمی که باید صف میلیونی انقلاب را بسازند 4- روشنفکران که بخشی از طبقه خرده بورژوا هستند و امروز حتی کسر قابل توجهی از آنها، از چارچوبه های فکری که توسط خود سیستم تولید می شود بیرون زده اند و در عمل، اکثریت شان پشت به مردم تحت ستم و استثمار این جامعه و جهان و در خدمت به بورژوازی و حاکمیت سرمایه داری اند و علیه انقلاب کمونیستی نظریه بافی و عمل می کنند. آیا با چنین موانعی می توان مقابله کرد و راه انقلاب واقعی را باز کرد؟ اگر جواب آری است، نقشه ما برای آن چیست؟ این نقشه را چگونه می توان به هزاران جزء تقسیم کرد تا میلیون ها نفر انقلابی بتوانند در کمال آگاهی به کل نقشه، گوشه ای از آن را پیش ببرند و در این پروسه از میان آنها هزاران فرمانده استراتژیک جدید سر بلند کنند که انقلاب را بر مسیرش تداوم ببخشند؟

در آن مقطع از تاریخ، شکست سربداران، در واقع شکست موقتی هر تلاشی برای پس راندن موج ضد انقلاب اسلامی و باز کردن راه انقلاب بود. با این شکست، بسیاری از مبارزین سابق ناامید و گنج شدند و صف انقلاب را ترک کردند. پیش از این، کمونیست های انقلابی در سال 1976 (1355) با کودتا رویزیونیستی و احیای سرمایه داری در چین رو به رو شده بودند و هنوز درگیر و دار درک آن شکست بزرگ و معنای فاجعه بارش برای انقلاب های کمونیستی در همه نقاط جهان بودند. در واقع، احیای سرمایه داری در چین که پایان موج اول انقلاب های کمونیستی را رقم زد، آن بستر بزرگتر و تعیین کننده تر بود که سونامی ریزش از صف انقلاب کمونیستی را رقم زد. اکثریت بزرگ این مبارزین، نتوانستند به طور علمی با واقعیت شکست، ربط آن به پایان موج اول انقلاب های کمونیستی در جهان، چرایی و پیامدهای آن و امکان و ضرورت تبدیل آن تجربه و حتی شکست ها به پایه ای برای بازگشت به موضع تعرض علیه نظم موجود و آغاز موج نوین انقلاب های کمونیستی، دست و پنجه نرم کنند.

اکنون در یک گره گاه تاریخی دیگر هستیم و به لحاظ عینی فرصت های بسیار مهمی در دسترس ماست. بزرگترین سلاحی که امروز داریم و آن زمان نداشتیم، کمونیسم نوین تکامل یافته توسط باب آوآکیان است که تضادی حیاتی را حل کرد: تضادی که از ابتدای تاسیس کمونیسم در بدنه آن وجود داشت؛ تضاد میان بدنه عمدتاً علمی کمونیسم با عناصر فرعی غیر علمی و ضد علمی که در مغایرت با این بدنه اساساً علمی قرار داشتند و در مقاطع مختلف، این عناصر فرعی تبدیل به خط اصلی کمونیست ها شدند و آنان را به بیراهه های غیر انقلابی و ضد کمونیستی رهنمون کردند. امروز، ما عده ای کم از کمونیست های انقلابی، با در دست داشتن کمونیسم نوین که در واقع، تلسکوپ و میکروسکوپ فوکوس و به روز شده انقلاب است، امکان آن را داریم که با اشتباهات بسیار کمتری از فرصت بزرگی که بحران در کل سیستم سرمایه داری جهانی برای انقلاب واقعی فراهم می کند، استفاده کنیم. باب آوآکیان تاکید می کند، شمار روز افزونی را به این انقلاب جذب کنیم و افراد جدیدی که به این انقلاب می پیوندند، فارغ از این که چه پیشینه ای و چه نقاط قوت و ضعف هایی دارند، از چه قشر اجتماعی

هستند، مسئولند که شمار بیشتری را به انقلاب جذب کنند. به ویژه از میان محرومترین قشرهای جامعه به عنوان آغازگران و نیروی ضربت انقلاب.

در خیزش ژینا بسیار شنیدیم که «خیابان تعیین کننده است». خیر! آن افق و برنامه و استراتژی ای که خیابان را هدایت می کند، تعیین کننده است. ما باید در خیابان و زندان و جلوی زندان و کارخانه و محله متحدانه و در کنار هم، علیه دستگاه سرکوب رژیم بایستیم و این صف را هرچه گسترده تر کنیم. اما نیاز داریم همه این فعالیت ها را به حداکثر ممکن به هدف انقلاب متصل کنیم تا به گذر از درون تضادهایی که در مسیر انقلاب است کمک کند.

در این مبارزه هیچ تضمینی وجود ندارد، هیچ نتیجه از پیش مقدر شده ای وجود ندارد. اما بشریت، به ویژه میلیاردها مردم تحت ستم و استثمار نیاز به سرنگون کردن این سیستم دارند - از ایران تا آمریکا و در هر گوشه جهان. و با توجه به تضادهای زیربنایی این سیستم، مبنای بسیار قدرتمندی برای سرنگون کردن آن وجود دارد. اما اگر یک نیروی پیشاهنگ نداشته باشیم، آنگاه هیچ نیرویی وجود نخواهد داشت که روی این فرصت کار کند و نتیجه اش یک پاس و سرخوردگی تاریخی دیگر خواهد بود.

باب آوکیان به حزب ما و همه کمونیست های انقلابی آموخته است که، لازم است پیشاهنگ انقلابی جدی و منضبط باشیم - واقعا خود را بر کمونیسم نوین و رهبری مستمر وی متکی کنیم (او هشدار داده است که «اغلب کمونیست ها، بیشتر اوقات کمونیست نیستند» و این یک معضل بزرگ در جنبش کمونیستی بین المللی بوده است و همچنین هشدار داده است که باید انگاره مسموم «هدف وسیله را توجیه می کند» را در جنبش کمونیستی ریشه کن کنیم و آن را با رویکرد «هدف، وسیله را تعیین می کند» جایگزین کنیم). او به ما آموخته است که فعالانه با «مسائل بزرگ» انقلاب کلنجار برویم -- و بر این اساس در این چارچوب، مسائل فوری را در دست بگیریم؛ از یک طرف به طور روزمره برای تغییر جامعه در جهتی انقلابی فعالیت کنیم و از طرف دیگر، طرح استراتژی کنیم و بتوانیم فعالیت های امروز را به آن استراتژی (هم هدف سیاسی و هم استراتژی سرنگونی قهرآمیز دولت حاکم) متصل کنیم. در تلاطمات خطیری که نه فقط ایران و خاورمیانه بلکه جهان را در بر گرفته، ما نیاز داریم خیلی سریع به نقطه ای برسیم که این نوع فرهنگ تبدیل به فرهنگ بسیاری شود که خطیر بودن اوضاع را حس می کنند و مشتاقانه دنبال راه واقعی برای تغییر جهان هستند. صفوف چنین انقلابی باید هر روز، بیشتر از قبل شود. در همه سطوح و به طور مستمر.

آوکیان تاکید می کند اگر رویکرد استراتژیک به انقلاب را از کف بدهیم، فرصت سوزی خواهیم کرد: «این جهت گیری پایه ای، متد و رویکردی است که ما باید در شرایط کنونی که نیروهای آگاه و متشکل انقلاب هنوز بسیار کوچک هستند، به کار ببریم. ... و از میان گرداب اوضاعی که به طور فزاینده حدت می یابد، و در پیش رو است، لازم خواهد بود که این کار را به روشی شتاب یافته و در مقیاس بسیار بزرگتر انجام دهیم ...»¹ هنگامی که صحبت از درگیر شدن هزاران و سپس میلیون ها نفر در فرآیند انقلاب می کنیم به معنای آن نیست که نقش و مسئولیت همه در این فرآیند کلی یکسان است. اما اگر دستگاهی را که به وقت ساخته شده و رهبری انقلاب است، نداشته باشیم، انقلابی در کار نخواهد بود؛ دستگاهی متشکل از کسانی که منضبط و هسته مستحکم هستند اما در عین حال رفقای سرزنده و خلاق و با تفکر انتقادی، دید گسترده و روحیه سخاوتمندانه اند. آوکیان به ما می آموزد که، این دو جنبه (هسته مستحکم اما با تفکر انتقادی و ...) وحدت اضعاد هستند و بخش مهمی از درگیر بودن در یک پیشاهنگ انقلابی کمونیستی و به ویژه در رهبری آن، حل صحیح این تضاد است. امروز، تعلیم یافتن توسط کمونیسم نوین بخش مهمی از تدارک برای انقلاب است. و در این چارچوب، به تاکید آوکیان «فراگیر و مقبول عامه کردن استراتژی انقلاب بخشی کلیدی از تحقق آن استراتژی است:

بگذارید یک بار دیگر به طور مثبت تاکید کنم: فراگیر و مقبول عامه کردن استراتژی انقلاب به طرز صحیح و با معنا و زنده بخشی کلیدی از عملی کردن آن استراتژی است. زمانی که ما این استراتژی را فراگیر و مقبول عامه می کنیم و شمار فزاینده ای از مردم وارد بحث بر سر آن می شوند؛ خود همین امر تبدیل به بخشی از صحنه سیاسی نیز می شود. افکار مردم را تحت تاثیر قرار می دهد. به ویژه در رابطه با انقلاب و مفهوم استراتژیک انقلاب کردن. هر چه بیشتر توده های مردم آگاه شوند که در زمینه حل مشکلات انجام یک انقلاب واقعی کار انجام شده است، هر چه بیشتر درگیر در مفهوم استراتژیک که در زمینه چگونگی تحقق انقلاب پیش گذاشته شده است شوند، هر چه بیشتر درگیر در آن شوند که فعالیت امروز چگونه باید در انطباق با اجرائی کردن آن مفهوم استراتژیک باشد، این مسئله حالت زنده تری را برایشان خواهد گرفت. ... (آوکیان، ساختن جنبشی برای انقلاب، بخش دوم «پرنده تمساح نمی زاید اما انسان می تواند به افق های دور پر بکشد»)²

1 مباحث «چه باید کرد غنی شده» و «جنبشی برای انقلاب».

2 بخش اول این سند تحت عنوان «انقلاب و دولت» در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در دسترس است و بخش دوم به زودی منتشر می شود.

در این رابطه خواندن و بحث کتاب «پرنده نوپرواز» که شرح نسبتاً جامعی از قیام 5 بهمن سریداران همراه با یک جمع‌بندی اولیه از آن است و سند «استراتژی راه انقلاب در ایران» در پرتو مباحث آواکیان در مورد استراتژی انقلاب در کشورهای امپریالیستی و کشورهای موسوم به «جهان سوم» اهمیت زیادی دارد. در زیر، برای نمونه، گزیده‌ی یکی از سخنرانی‌های آواکیان در مورد استراتژی را منتشر می‌کنیم. نسخه‌ی کامل‌تر آن در نشریه حقیقت شماره 62 در دسترس است.

نگاهی به «امکان انقلاب» در کشورهای امپریالیستی

باب آواکیان

... سند «درباره‌ی امکان انقلاب» می‌گوید در کشورهای امپریالیستی فقط زمانی امکان دست‌زدن به یک مبارزه تا به آخر برای کسب قدرت به وجود می‌آید که اوضاع به طرز کیفی عوض شود. یعنی، بحران انقلابی سربلند کند و مردمی انقلابی که شمارشان به میلیون‌ها تن می‌رسد پا به میدان مبارزه بگذارند. آن زمان که چنین وضعی ظاهر شد و دست‌زدن به این مبارزه ممکن می‌شود، بر خلاف تصورات پیشین، این مبارزه نباید به شکل قیام‌های هم‌زمان در شماری از شهرهای بزرگ باشد. بلکه باید به شکل مبارزه‌ای طولانی مدت آغاز شده و جریان یابد؛ مبارزه‌ی طولانی مدتی که دارای وجه تشابهاتی با جنگ درازمدت خلق است که به طور عموم جهت‌گیری استراتژیک و راه انقلاب در کشورهای «جهان سوم» می‌باشد. البته در جوانب دیگر استراتژی انقلاب در کشورهای امپریالیستی و کشورهای «جهان سوم» تفاوت‌های قابل توجهی دارند. ...

برای آغاز این مبارزه با هدف کسب قدرت سیاسی باید مشکل رشد و توسعه شرایط سیاسی و ایدئولوژیک ضروری و بیان سازمان‌یافته نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک حزب پیشاهنگ در میان توده‌ها و همچنین به حداکثر ممکن در هر مقطع در میان اقشار دیگر نیز حل شود به طوری که با آغاز مبارزه برای کسب قدرت پایه‌های تداوم و پیشروی آن به بهترین وجه فراهم باشد، و به جای این که در یک منطقه گیر افتاده و در هم شکسته شود بتواند «محاصره و سرکوب را در هم بشکند» و پیشروی کند. ...

ما باید کار تبیین مفاهیم تئوریک و استراتژیک را ادامه داده و به معضل رهبری توجه بیشتری کنیم. این نه تنها مسئله‌ای عام بلکه در رابطه با استراتژی نیروهای نظم‌کهنه مسئله‌ای خاص نیز می‌باشد. زیرا استراتژی آن‌ها «جدا کردن سر انقلاب از تن آن» است. چنین کاری در سطح مفهوم‌سازی تئوریک نه تنها باید بر روی اهمیت رهبری سطوح بالا و استراتژیک تمرکز کند، بلکه همچنین به رهبری سطوح پایین‌تر نیز بپردازد. در این مبارزه درازمدت مسئله رهبری تعیین‌کننده خواهد بود. هنگامی که مبارزه شروع شود شرایط تغییری کیفی خواهد کرد. در آن شرایط به کار بست اصل تمرکز سیاسی ایدئولوژیک و عدم تمرکز تشکیلاتی بسیار مهم خواهد بود. ...

اصل مطلب تاکید بر اهمیت «تجدید قطب‌بندی» به لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی است. جهت‌گیری استراتژیک برای ایجاد جنبشی برای انقلاب، قطب راهنمای تلاش‌های ادامه‌دار برای بر هم زدن قطب‌بندی امروز و ایجاد یک قطب‌بندی مساعد به حال انقلاب است. ...

کشورهای جهان سوم

کشورهای جهان سوم به اشکال مختلف تحت سلطه امپریالیسم هستند و ساختارها و دینامیک‌های درونی‌شان کیفیتاً تحت تاثیر این تحت سلطگی است. اما باید توجه کرد که تغییرات مهمی در «ترکیب جمعیتی» و «پیکربندی اجتماعی» بسیاری از این کشورها صورت گرفته است که دارای مفاهیمی برای استراتژی انقلابی است. تفاوت زیادی میان آن‌ها و چین سال‌های ۱۹۲۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ موجود است. جهان ما جهان بسیار متفاوتی است نسبت به دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جنگ ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا در جریان بود. آن دوران با مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مثل آنگولا و موزامبیک و دیگر نقاط جهان رقم می‌خورد. تغییرات مهمی از آن زمان تا کنون در جهان و در شرایط و زندگی توده‌های مردم صورت گرفته است.

امروزه در همه کشورهای جهان سوم میلیون‌ها تن در زاغه‌های اطراف شهرها جمع شده‌اند ... که بسیار متفاوت از زمانی است که همین میلیون‌ها در روستا بودند. ... شرایط به طرز قابل توجه و مهمی عوض شده است. و نیروهای ارتجاعی، از

جمله بنیادگرایان اسلامی در میان این مردم کار می‌کنند و در میانشان پایه می‌گیرند. یکی از دلایل پایه‌گیری آن‌ها رویکرد آخرالزمانی‌شان به این وضعیت است که منطبق می‌شود بر شرایط بی‌ثبات بسیاری از توده‌های این زاغه‌ها یا حداقل این یکی از جذابیت‌های آنان است. این مسائل را باید دید، آن‌ها را مطالعه و تحلیل کرد و بر اساس آن پایه تفکر استراتژیک را تکامل داد. این به معنای بیرون ریختن تمام جهت‌گیری استراتژیک تبیین شده توسط مائو یعنی «محاصره شهرها از طریق دهات» به عنوان راه انجام جنگ درازمدت خلق نیست. اما همان طور که خود مائو تاکید کرد، نمی‌توان خود را در قراردادها محصور کرد. اگر قرار است انقلابی شود ... باید آن را بر پایه‌های علمی و با جهان بینی و متد علمی ماتریالیسم دیالکتیک انجام داد. باید شرایط واقعی مقابل پا را آنالیز و سنتز کرد و دید که در چارچوب دینامیک‌های متناقض‌شان راه‌های ممکن برای تغییر و به طور خاص راه تغییر انقلابی کدام است. اگر در قید و بند قراردادها و ابزارگرایی باشیم (یعنی به جای دیدن واقعیت و یافتن راه تغییر آن بر پایه آن واقعیت تلاش کنیم که نگرش خود را بر واقعیت تحمیل کنیم) نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. در زمینه آنالیز و سنتز و تفکر استراتژیک و مفهوم سازی استراتژیک کار زیادی باید انجام شود.

با وجود این، هنوز مسئله روستا (به معنای دقیق کلمه یا شاید به طور مجازی و استعاره) به مثابه «مرکز ثقل» مبارزه برای کسب قدرت، حداقل در ابتدای امر و برای مدتی مطرح است. منظورم از معنای دقیق یا شاید مجازی آن است که در تئوری مائو یعنی جنگ درازمدت خلق و محاصره شهرها از طریق دهات، روستا به مثابه مرکز ثقل جنگ به معنای دقیق کلمه به کار بسته شد و این صحیح بود. جنگ درازمدت خلق واقعا در میان توده‌های وسیع دهقان در روستا پایگاه داشت، در مناطق دور دست که قدرت دولت ارتجاعی دائمی و مستحکم نبود شروع شد و امکان آن را فراهم کرد که مناطق حمایتی و بالاخره مناطق پایگاهی تحت کنترل نیروهای انقلابی ایجاد شود. اما این مفهوم محاصره شهرها از طریق دهات را می‌توان خلافتانه نیز به کار بست. ...

در هر حال سوال‌هایی از این قبیل مطرح است که: در بسیاری موارد ممکن است روستا به معنای دقیق کلمه «زمین آغاز» اولیه باشد اما خیلی زود «مرکز ثقل» به مناطق شهری شیف‌ت می‌کند یا اینکه در مقایسه با نوشته‌های مائو در مورد استراتژی جنگ درازمدت، از همان ابتدا تاکید برجسته ای بر روی مناطق شهری گذاشته شود.

به این سوال هم باید فکر کرد که ممکنست حداقل در برخی موارد، به ویژه در شرایط دخالت نیروهای قدرتمند خارجی (قدرت‌های ارتجاعی و/یا امپریالیست‌ها) ضروری و ممکن باشد که نیروهای انقلابی عقب نشینی کرده و روستاها را برای مدتی مرکز عمده مبارزه یا تنها مرکز مبارزه کنند. تمام این جوانب را باید به دور از قید و بندهای قراردادها بر پایه‌های علمی مورد آزمایش قرار داد، از رویکرد ماتریالیستی دور نیفتد و از نقطه‌نظر اهداف استراتژیک که تمام پروسه این مبارزه را تعیین خواهد کرد مورد بررسی قرار داد.

همان طور که قبلا اشاره کردم، در کشورهای جهان سوم با پیشروی مبارزه برای کسب قدرت در راستای خطوط عامی که صحبت کردیم - و حتا در نقاطی که تا آن زمان به اشغال مستقیم توسط قدرت‌های امپریالیستی یا دیگر قدرت‌های خارجی در نیامده اند - لازم است احتمال آن داده شود که دولت‌های امپریالیستی و یا دولت‌های دیگر با هدف مستقیم سرکوب انقلاب دست به دخالت و اشغال خواهند زد و برای چنین شرایطی تدارک دیده شود. این امر می‌تواند بعد از پیروزی انقلاب یا حتا زمانی که انقلاب به مرحله‌ای رسیده است که دورنمای کسب قدرت سراسری آن قابل رویت و واقعی است صورت بگیرد. مفاهیم آن را باید برای کامل کردن و تحکیم کسب قدرت پیش بینی شود و صرفا به زمانی که چنین دخالتی صورت می‌گیرد و یا نزدیک است، موقوف نشود. مقابله با تجاوز خارجی می‌تواند (تاکید می‌کنم که می‌تواند) ضرورت عقب نشینی موقت از مراکز اصلی قدرت در داخل و اطراف شهرهای بزرگ را به وجود آورد. حتا اگر مبارزه به نقطه‌ای برسد که عمدتا در آن مناطق تمرکز داشته باشد ممکنست ضرورت عقب‌نشینی از آن نقاط با هدف ساختن پایه‌ای برای پیشروی دوباره سر بلند کند. زیرا هدف این است: پیشروی به سوی کامل کردن این مرحله از انقلاب از طریق شکست کامل قدرت دولتی کهنه و ارتجاعی و استقرار یک قدرت دولتی جدید و انقلابی برای گام نهادن در جاده ی سوسیالیسم به مثابه بخشی از مبارزه انقلابی جهانی که هدفش استقرار کمونیسم است.

«دو قطب تاریخی منسوخ» - و اهمیت حیاتی داشتن یک جهت‌گیری انقلابی و مفهوم استراتژیک

آن چه گفته شد در برگیرنده اصول و مسائلی است که برای تئوری انقلابی و مفهوم استراتژیک حائز اهمیت‌اند - هم در رابطه با کشورهای امپریالیستی و هم کشورهای تحت اشغال یا سلطه امپریالیسم (که به اختصار آن‌ها را جهان سوم می‌خوانیم).

در تمام این مباحث لازم است دینامیک «دو قطب تاریخی پوسیده» در نظر گرفته شود: نظام منسوخ امپریالیستی و قشر حاکم آن از یکسو و از سوی دیگر اقشار و نیروهای منسوخ در میان خلق‌های تحت ستم و استعمار، به ویژه نیروهای بنیادگرای اسلامی و جهادی. هرچند این تضاد یا دینامیک تنها تضاد یا دینامیک مهم که جهان امروز را شکل می‌دهد نیست اما در زمره مهم‌ها است. نه فقط در این یا آن کشور بلکه در سطح جهان به طور کلی. در جهان امروز نه تنها وجود آوردن اپوزیسیون و مقاومت توده‌ای علیه هر دوی این «منسوخ»‌ها امری عاجل است اما برپا کردن قطبی اساسی و واقعی در مقابل هر دوی این‌ها و پیشروی کیفی در این زمینه اضطرار دائمی است: آغاز انقلابی که تحت رهبری یک پیشاهنگ اصیل باشد و هدف نهایی‌اش استقرار کمونیسم در جهان و ایجاد جهانی باشد که از هر نوع روابط منسوخ ستم و استثمار و افکار ملازم آن‌ها رها باشد.

در رابطه با تبیین جهت‌گیری و رویکرد پایه‌ای، برای پیش‌برد کار در عرصه تئوریک و مفهوم‌سازی استراتژیک علاوه بر نکات خاصی که در این‌جا اشاره کرده‌ام و رجوع به مطالعه دوباره سند «درباره‌ی امکان انقلاب» می‌خواهم بر ضرورت عام بررسی جدی و منظم تجارب گوناگون در اعصار مختلف و «جذب تئوریکی» آنان تاکید کنم.

ما در حال ساختن جنبشی برای انقلاب هستیم ... معنای آن چیست

... انقلاب نوعی تغییر در رفتار و منش جامعه یا حفظ اساسات آن و ایجاد تغییراتی در روابط حاکم نیست. انقلاب یعنی شکست دادن و درهم شکستن دولت ستمگر موجود که در خدمت نظام سرمایه داری - امپریالیستی است. به طور خاص به معنای مغلوب کردن و درهم شکستن نهادهای خشونت و سرکوب سازمان یافته است. از جمله نیروهای مسلح، پلیس، محاکم، زندان‌ها، قدرت‌های بوروکراتیک و اداری. و جایگزینی آن نهادهای ارتجاعی، ابزار سرکوب و خشونت ارتجاعی با ارگان‌های قدرتی سیاسی انقلابی و دیگر نهادها و ساختارهای حکومتی که شالوده‌اش در تمام فرآیند ساختن جنبشی برای انقلاب و تحقق کسب قدرت سیاسی ... ریخته شده است. ...

ایجاد و گسترش جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا پروسه‌ای پیچیده و پویایی از تداخل گرایش‌های متفاوت و تقویت متقابل خواهد بود و در کل در این پروسه نقش توده‌هایی که سنگ بنای انقلاب هستند و نقش رهبری حزب تعیین کننده خواهد بود. اما سوال این است: **به کجا؟** ما صرفاً در کار ساختن یک «جنبش» نیستیم. ما به طور بسیار مشخص در حال ساختن جنبشی برای انقلاب هستیم. ما آگاهانه به جای فرمول «ساختن جنبشی انقلابی» عبارت «ساختن جنبشی برای انقلاب» را گذاشته‌ایم. هرچند ممکنست تفاوت آن‌ها بسیار ظریف باشد اما تفاوت مهمی است. فرمولبندی «ساختن جنبشی انقلابی» خیلی راحت می‌تواند تبدیل به ضد خودش بشود و جنبش بشود همه چیز و هدف نهایی هیچ چیز. جنبش چیز بسیار مهمی است اما تا آن جا که در رسیدن به هدف اساسی یعنی انقلاب و در نهایت جهان کمونیستی خدمت کند. در غیر این صورت به چه درد می‌خورد؟ با هزاران روند دیگری که اوج می‌گیرند و فرو می‌نشینند یا راه‌های اتوپیستی و در نهایت رفرمیستی چه فرقی دارد؟ ...

چه باید کرد؟ غنی شده

«چه باید کرد؟ غنی شده» در واقع به معنای ساختن جنبشی برای انقلاب است. لنین در اثر «چه باید کرد؟» می‌گوید: باید نشان داد که همه و هرگونه جنایت و بی‌عدالتی‌هایی که مردم از آن‌ها منتفردند و به طرق مختلف علیه آن‌ها شورش می‌کنند (و حتا در زمزمه‌هایشان در موردشان حرف می‌زنند) ریشه در این نظام دارد، باید اهداف و عقاید کمونیستی را پیش کشید و به مردم نشان داد که ایجاد جهانی کاملاً متفاوت دارای پایه‌ای مادی و ممکن است. (بدون این که به تقلیل‌گرایی بیفتیم) باید به آنان نشان داد که چگونه و چرا اقشار مختلف، به طور خودرو عکس‌العمل‌های متفاوتی در مقابل رخداد‌های مختلف از خود نشان می‌دهند و در نتیجه، نیروهای محرکه انقلاب کدامند و الزاماً ماهیت انقلاب چیست و استراتژی درست برای بسیج نیروهای وسیع برای انجام آن انقلاب چیست: چرا برای تحقق این انقلاب نیاز به مبارزه‌ای خاص و پروسه انقلابی خاصی هست که به محو دولت حاکم و استقرار دولتی کاملاً متفاوت بینجامد و چرا این تنها راه‌هایی است؟ چرا نیاز به پیشاهنگ هست و نقش آن پیشاهنگ چیست؟ رابطه‌ی این پیشاهنگ با فرآیند کلی انقلاب و با بخش‌های متفاوت توده‌ها که به این یا آن شکل بخشی از این فرآیند هستند چیست؟ این هاست مسائل تعیین کننده‌ای که لنین در چه باید کرد؟ خطاب قرار می‌دهد.

به این موضوعات ما چند عامل را اضافه می‌کنیم یا بر برخی عوامل معین آن تاکید می‌گذاریم و اهمیت آن را برجسته می‌کنیم: از جمله این که باید مسائل و مشکلات انقلاب را در مقابل توده‌ها گذاشت و آنان را به میدان مبارزه برای درک این

مسائل و تلاش برای پاسخ گوئی به معضلات انقلاب کشید. هم جواب گوئی در عمل و حل معضلات عملی و هم جواب گوئی در تئوری و مفهوم سازی تئوریک. به این دلیل ما فرمول «چه باید کرد؟ غنی شده» را استفاده کرده ایم. و یکبار دیگر تاکید می کنم، همه اینها مربوط است به موضوع «تسریع در حین انتظار». این یک مشق آکادمیک نیست. بلکه در رابطه با عملی کردن مسائلی است که به طور فشرده در سند «برخی اصول برای ساختن جنبشی برای انقلاب» طرح شده است. در باره خلق افکار و سازمان دادن نیروها، انباشت قوا برای انقلاب است.

آتوریته آلترناتیو و ساختن جنبش برای انقلاب

در رابطه با چالش ساختن جنبشی برای انقلاب نباید اهمیت تبارزات گوناگون یک آتوریته بدیل از هم اکنون را دست کم گرفت. ... آتوریته بدیل در ضدیت با اعمال آتوریته نامشروع طبقه حاکمه و سرکوب گری و خشونت آن علیه مردم معنی می دهد. باید عمیقاً فکر کنیم و درک کنیم که ابراز وجود چنین آتوریته ای مستلزم چیست.

سال هاست که ما در حال دست و پنجه نرم کردن با این دشواری هستیم که چگونه می توان در شرایط توده هائی که در گتوها حبس شده اند و چگونگی تبارز تضادها در آن شرایط تحت حاکمیت بورژوازی - که شکل اعمال دیکتاتوری بورژوازی از طریق سرکوب عریان و بیرحمانه را به خود گرفته است -- گشایشی بوجود آوریم. ... چگونه می توان راهی یافت که توده های این محلات به جای گیر افتادن در وضعیتی که علیه یکدیگر و به طرق گوناگون علیه منافع خود و ضرورت های ایجاد جامعه و جهانی دیگر بجنگند و عمل کنند، انقلابی شوند و به گونه ای سازمان یابند که به ساختن جنبشی برای انقلاب خدمت کند. ...

اهمیت ابراز وجود این نوع آتوریته بدیل را در شکل هائی که مناسب این مرحله است و در مقاومت علیه آتوریته نامشروع قدرت دولتی حاکم، نباید دست کم بگیریم. ... در چند منطقه گتوی شهری گروه های گشت (پاترول) سازماندهی شده است. هدفشان رو در رو شدن با اعمال آتوریته نامشروع و ناعادلانه دستگاه سرکوب دولتی است (البته به شکلی که مناسبت موقعیت کنونی است) و هم چنین ترویج افق و اصول بدیل در رابطه با روابط میان مردم است. این مساوی با موضع کامل حزب ما در مورد انقلاب و کمونیسم نیست و مهم است که این دو را با هم اشتباه نگیریم. اما تجسم برخی اصول و اهدافی است که در آن راستا می باشد و به طرق مهمی به آرمان انقلاب و کمونیسم خدمت می کند. ...

زندگی بخشیدن به حلقه اتصال میان آن چه می کنیم و امکان انقلاب

در تمام فعالیت هایمان در زمینه ساختن جنبشی برای انقلاب باید تمام این ها به شکلی معنا دار و زنده و نه تک خطی و مکانیکی با آن چه در سند «در باره امکان انقلاب» گفته شده است متصل کنیم. ... مسئله این است که در حین انتظار تسریع می کنیم یا خیر. رشد و گسترش قدرت جنبش انقلابی باید به طور فزاینده ای تبدیل به بخشی از اوضاع عینی بشود، تبدیل به یک نیروی سیاسی-ایدئولوژیک و «فاکتور خلق روحیه» بشود. مرتباً از یک فاکتور ذهنی (فعالیت نیروهای آگاه) تبدیل به یک فاکتور عینی بشود (چیزی که به طور فزاینده بر شمار فزاینده از مردم و به طور کلی بر روی صحنه ی عینی تاثیر می گذارد) و به این ترتیب پایه ای گذارده می شود که با اتکاء به آن در کل این فرآیند جهشی بوجود بیاوریم. ...

بسیار از مردم از جمله کسانی که ممکنست انقلاب را دوست داشته باشند خیلی رک می گویند: «شما نمی توانید انقلاب کنید». جواب به این ها باید خیلی روشن باشد که چرا ما فکر می کنیم انقلاب ممکن هست. در هر آن جا که در این مورد درک ما درز وجود داشته باشد باید روی آن کار کنیم و توده ها را هم بسیج کنیم که روی این درزها کار کنند و سعی کنند مشکلات گشایش در راه انقلاب را حل کنند. ...

حزب و سازماندهی نیروها برای انقلاب

... در ارتباط با این موضوع لازم است یک بار دیگر بر اهمیت نقش حزب، اهمیت گسترش نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی و نقش آن در سازمان دادن نیروهای انقلاب به ویژه خود حزب تاکید کنیم که مرتباً باید عضوگیری کند؛ اعضائی که به شدت مشتاق تغییر رادیکال جهان هستند و با کار حزب به درک کمونیستی علمی از این که این تغییر رادیکال به چه معناست، چرا ضروری و ممکن است می رسند و عزم جزم می کنند که بخشی از نیروی رهبری کننده مبارزه برای تحقق آن شوند. ... همان

طور که قبلاً تأکید کرده ام در واقع حزب مهم ترین بیان سازمان یابی توده ها برای انقلاب با هدف نهائی کمونیسم است. بسیاری دیگر از شکل های متنوع سازمان یابی توده ها نیز مهم هستند. اما حزب فشرده ترین و مهمتر ترین تشکیلات توده ها و رهبری توده هاست. حزب مانند هر تشکیلات کهنه ی دیگر نیست. بلکه شکل فشرده و عالیتر سازمان یابی توده ها به مثابه پیشاهنگ انقلاب است.